

# نقش قیاس منطق صوری در استدلال قضایی

همایون مافی\*  
علیرضا بهاری\*\*

تاریخ تألیف: ۱۴۰۱/۹/۲۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۴/۳

## چکیده

آخرین مرحله از فرایند رسیدگی قضایی، تشکیل استدلالی از جنس قیاس منطق صوری مشتمل بر مقدمات و نتیجه است. در این فرایند، قیاس از نگاه علم منطق عبارت است از قولی مرکب از قضایا که اگر قطعی و مسلم فرض گردند، ذاتاً قضیه‌ای دیگر از آن پدید می‌آید، اما نکته آنکه به‌کارگیری این نوع از استدلال به عنوان اصلی‌ترین روش استدلالی در فرآیند صدور احکام قضایی، همواره نقدهای فراوانی را به دنبال داشته است که از جمله آنها، امتناع تحقق وصف قطعیت مقدمات و به تبع آن، عدم صدور نتیجه‌ای غیر قابل تخلف از آنها به دلیل دخالت عوامل انسانی ممزوج با عواطف و احساسات و همچنین، عدم امکان کشف حقایق یقینی پرونده است که با ویژگی‌های شناخته‌شده این نوع از استدلال (از جمله قطعیت صدور نتیجه) در تعارض می‌نماید. در پاسخ به‌طور کلی باید چنین گفت که اولاً، آنچه از مقدمات یقینی برای تشکیل یک استدلال برهانی در علم حقوق مورد انتظار است، همان علم حصولی است که برای اقتناع نفس قاضی در قوانین مدون مورد پذیرش قرار دارد؛ نه یقین و قطع منطقی یا فلسفی. ثانیاً، قیاس منطق صوری در مبادی چهارده‌گانه خود، به دو عنوان کاربردی برهان و جدل قابل تقسیم است که در برهان، ماده «حدسیات» را که از یقینیات بوده و در ساخت صغرا به‌کار خواهد آمد، به‌عنوان مبدأ علم قاضی؛ و در جدل نیز، مواد «مشهورات و مسلمات» را با شرایط خاص و قابل توجهی، به‌عنوان مبنای علم دادرس معرفی می‌نماید که موجبات رفع ایرادات مزبور را به طرق مذکور در این نوشتار فراهم می‌دارد.

**واژگان کلیدی:** استدلال قضایی، استدلال منطقی، قیاس صوری، مقدمات یقینی، صدق منطقی.

۱۰۳

حقوق اسلامی / سال بیستم / شماره ۷۹ / زمستان ۱۴۰۲

\* استاد گروه حقوق خصوصی دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری / نویسنده مسئول (hmynmافی@yahoo.com).

\*\* کارشناس ارشد حقوق خصوصی دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری (jrs.ar.bhr@gmail.com).

## مقدمه

اهمیت غیرقابل انکار رسیدگی‌های قضایی و تأثیر آن بر روند زندگی انسان در اجتماع، موجب می‌گردد تا با گذر زمان، جنبه‌های نوین و متفاوتی از این فرایند منطقی - قضایی مورد توجه و تدقیق نظر پژوهشگران علم حقوق قرار گیرد. از جمله مهم‌ترین اجزای تشکیل‌دهنده این فرآیند (دادرسی قضایی)، استدلال حقوقی مبتنی بر قیاس منطق صوری است که بررسی و شناخت شیوه عملکرد این دستگاه عمل‌گرا، نقطه شروع اشتراکات علم حقوق با علم منطق از نگاه کاربردی و عملیاتی نیز تلقی می‌گردد. به بیان دقیق‌تر، بررسی ملاک‌ها و نحوه اثرگذاری علم منطق در عرصه اثباتی عالم حقوق، از جمله مرزهای مشترک بین علم منطق به معنای خاص و علم حقوق است.

به‌طور مختصر ابتدا می‌توان این‌گونه گفت که استدلال قضایی منطقی یا قیاس حقوقی در واقع نوعی شناسایی حرکتی از مقدمات به نتیجه است که مستلزم طی مراحل پیوسته و گسست‌ناپذیر بوده و هرگونه شکافی، می‌تواند نیل به نتیجه را با ایراد مواجه سازد و بر این مبناست که استدلال را شناسایی حرکتی یا نطقی می‌نامند (خوانساری، ۱۳۸۷، ص ۱۶۵). منطق حاکم بر این استدلال تا حد زیادی وابسته به درک و شهود است. بدان معنا که اگر فرم و شکل کلی استدلال ارائه‌شده در قالب منطقی، با آنچه ما به‌صورت مستقیم از مفاهیم معتبر و عینی (شهود) درمی‌یابیم مطابق باشد، می‌توان گفت که منطق ارائه‌شده مناسب و قابل پذیرش است. از این‌روست که باید گفت یکی از اصلی‌ترین جنبه‌های حاکمیت و اثرگذاری منطق بر استدلال‌های قضایی، بررسی امکان توجیه و بازسازی یک استدلال بر اساس ملاک‌های معتبر شهودی مستعمل در آن است (Feteris & Kloosterhuis, 2009, p.312).

البته باید دانست که این توجیه‌پذیری هم از جنبه داخلی و هم از جنبه خارجی قابل بررسی خواهد بود. بدان معنا که برای سنجش میزان مقبولیت یک استدلال قضایی، از دو جایگاه می‌توان بدان نگریست: نخست توجیه درونی یا باطنی استدلال و دوم توجیه برونی یا ظاهری آن. در توضیح بعد نخست باید گفت که یک استدلال از منظر درونی زمانی موجه است که نتیجه، حاصل منطقی مقدمات باشد. بدان معنا که رابطه‌ای مدون و برگرفته از مبانی علم منطق را بتوان میان مقدمات و نتیجه تصور و تبیین نمود، بدین طریق که از نبود مقدمات، نبود نتیجه نیز لازم آید، اما در بُعد خارجی، توجیه یک استدلال در شرایطی مقدور خواهد بود که اولاً، توجیه درونی آن قابل انجام باشد و ثانیاً، مقدمات آن از منظر شهودی درست و صحیح تلقی گردند (Stelmach &

Brozek, 2006, p.54). به بیان بهتر، پذیرش و مقبولیت ظاهری یک استدلال زمانی در دسترس مستدل و مخاطب آن خواهد بود که با گذر از وجود رابطه منطقی میان مقدمات و نتیجه (به نحو و شرطی که بیان گشت)، از مقدماتی عقلاً صحیح و موجه بهره جوییم نه صرفاً آنچه که در دستگاه مادی علم منطبق به عنوان استدلال صحیح تلقی می‌گردد.

در این نوشتار، به منظور تبیین دقیق ماهیت و چگونگی عملکرد سامانه استنتاجی - توجیهی مورد استفاده دادرس در رسیدگی‌های قضایی، ضمن بیان نقدهای وارده و ارائه پاسخ‌های نقضی و مختصر به آنها در بخش نخست، به توضیح و تشریح جزئیات و مبانی قطعیت آرای قضایی در بخش دوم و تقسیم قیاس حقوقی به مواضع برهان و جدل در بخش نهایی به‌عنوان پاسخ‌های اثباتی به ایرادات مزبور خواهیم پرداخت.

## ۱. جایگاه قیاس منطقی صوری در رسیدگی‌های قضایی

۱۰۵

برای ورود به بحث، لازم است ابتدا در باب کلیات رسیدگی‌های قضایی و جنس منطقی که آن را هدایت می‌نماید، توضیحاتی به‌اختصار ارائه گردد. به‌طور عمده و فارغ از بیان واضحات امر قضاوت که در پژوهش‌های متعددی مورد اشاره قرار گرفته‌اند، اهم اختلافات نظری در توجیه عمل قضایی، حول سه محور رویکرد صورت‌گرایی در استدلال، نتیجه‌انگاری ماهوی در رسیدگی‌ها و اثر شکلی آن در مقدمه‌سازی برای نتایج مفروض قرار دارد که به شرح هر یک می‌پردازیم:

### ۱.۱. صورت‌گرایی در استدلال (تفکیک میان صورت‌گرایی و مبانی قیاس صوری)

شناخت مبانی سیستم اتخاذی برای تأمین اهداف قضاوتی ازسوی دادرس از آن جهت مهم است که به انتخاب بین دو مکتب صورت‌گرایی و واقع‌گرایی می‌انجامد، اما نکته اساسی این مبحث، در تبیین و تأکید بر وجود وجوه تمایز عمده میان صورت‌گرایی و قیاس صوری است. به‌عنوان مقدمه و در باب مبانی اصلی صورت‌گرایی حقوقی باید چنین گفت که صورت‌گرایی حقوقی به قضات توصیه می‌نماید که از نقش یک هنرمند سیاسی دوری نمایند و از دادگاه‌ها نیز، چنین انتظار دارد که رویکرد قیاسی را به قضاوت‌های خود ضمیمه نمایند که به‌موجب آن، مقدمات باید به‌صورت مکانیکی و خودکار و بدون در نظر گرفتن جنبه‌های سیاسی، اخلاقی و عملکردی به نتیجه ختم شوند که نشان از کبروی بودن نقش صورت‌گرایی حقوقی در زمینه استدلال‌های قضایی

دارد. بر همین اساس و در صورت‌گرایی نوین نیز، موضوعاتی در زمینه افراط معتقدین به صورت‌گرایی در تفاسیر مضیق از «قانون» مورد توجه منتقدین قرار می‌گیرد ( Matczak, 2016, p.10)؛ لذا به نظر می‌رسد دیدگاهی که صورت‌گرایی را تا حدّ یک نوع و قالب مستقل از استدلال ارتقا می‌بخشد، ناصحیح بوده و مخاطب در واقع در این مکتب صرفاً با نوعی از تمرکز نادرست و غیرموجه قدرت در کبرای قیاس مواجه خواهد بود نه یک اسلوب متفاوت از تشکیل استدلال؛ شبیه آنچه که در بررسی ویژگی‌های مکتب رئالیسم حقوقی مطرح می‌گردد که به موجب آن نیز، اصولی چون نامشخص بودن نتایج رسیدگی‌های قضایی مورد استناد قرار می‌گیرد؛ لذا در این مکتب، تمامی بحث بر محور نحوه به‌کارگیری قانون است که همان مرحله تشکیل کبرای قیاس است (Leiter, 2010, pp.1-3). البته به عقیده برخی اصولاً دو نوع از فرمالیسم (صورت‌گرایی) حقوقی در بین اندیشمندان حقوقی رواج داشته و مورد توجه بوده است: نخست، نظریه صورت‌گرایی در مورد «ماهیت حقوق» که به موجب آن، قضات در رسیدگی‌های قضایی و صدور آرای، حتی در فرض اعلام مقررات جدید، حقوق را ایجاد نمی‌کنند و تنها قواعد و مقررات سابق را کشف و اعمال می‌نمایند. و وجه دوم فرمالیسم حقوقی، مربوط به «رسیدگی‌های قضایی» است و در آن، از این موضوع بحث می‌شود که قضات، چگونه به صورت مکانیکی و غیرقابل تغییر، قوانین (اعم از رویه قضایی و قوانین موضوعه) را بر پرونده‌های به‌خصوصی منطبق می‌سازند.

نوع اول را می‌توان صورتی از عقاید مکتب حقوق طبیعی نیز دانست که وفق آن، قضات برای هر پرسش و مسئله حقوقی، پاسخی از طبیعت (شهود) را دنبال می‌نمایند، اما ایراد این نگاه آن است که در جایی که منابع الزام‌آور حقوقی وجود دارند، آرای قضایی که به صورت مکانیکی (در تعریف دوم فرمالیسم) قواعد را به اجرا درمی‌آورند و به منشأ طبیعی وابسته نیستند (Leiter, 2010, pp.6-7).

با این وصف، در واقع نقطه خلط این دو دیدگاه کلی یعنی صورت‌گرایی و قیاس‌صوری آنجاست که به عقیده صورت‌گرایان، قوانین برای دادرس در حکم هدف و غایت است و او مکلف است که صرفاً از طریق منطق صوری و استفاده از قیاس قضایی تعیین تکلیف نماید (شریف، ۱۳۹۶، ص ۱۱).

به عنوان پاسخ مختصر به ایراد مطروحه، چنین باید گفت که وجه تفکیک‌کننده صورت‌گرایی و قیاس‌صوری آن است که صورت‌گرایی در حقوق، در واقع یک روش و رویکرد برای انتخاب

صورت قانون به عنوان انتخاب نهایی در کبرای قیاس است؛ یعنی انتخاب کبرای صوری. در حالی که در قیاس منطق صوری، تنها کبرا نیست که موضوعیت می‌یابد و صغرای قیاس نیز واجد اهمیت مقتضی است. صورت‌گرایی حقوقی، بدین معنا خواهد بود که قاضی، مقدمات قانونی از مرحله اعمال قانون را با مقدمات محدودتری به انجام رسانده و تنها با توجه و به‌کارگیری معنای لغوی و لفظی عبارات قانون، از دقت در سایر تفاسیر قانونی مانند توجه به عملکرد یا سابقه تاریخی قانون پرهیز نماید (Matczak, 2016, pp.1-4)؛ لذا افتراق قابل توجهی میان این دو دیدگاه وجود دارد.

البته باید توجه داشت که این امر لزوماً بدین معنا نخواهد بود که قیاس متشکله از چنین کبرایی را، همان قیاس صوری منطقی بنامیم؛ چراکه منطق صوری، یعنی تنها توجه به صورت کلی استدلال برای کسب نتیجه. در این تعریف، به تمامی اجزای استدلال با رویکرد صوری نگرسته می‌شود، نه فقط کبرا. به عبارت بهتر، آنچه به قیاس صوری جامعیت و عمومیت بخشیده و آن را اعم از دیدگاه صورت‌گرایی می‌نمایاند، نقش صغرای قیاس در نتیجه حاصله از چنین دستگاہی است. استفاده از قیاس منطق صوری در استدلال‌های قضایی، هرچند که ممکن است در بخش کبرای آن، مشابهت‌هایی با صورت‌گرایی بیابد که تماماً در حیطه علم و اختیار دادرس قرار خواهد داشت، اما تدوین و توصیف صغرای قیاس که هیچ صورت خاصی نداشته و در دیدگاه صورت‌گرایی بدان توجهی نمی‌شود، مرز اصلی افتراق این دو عنوان را تبیین می‌نماید.

## ۱-۲. نتیجه‌انگاری در رسیدگی‌ها (نقض ایراد دغدغه نتیجه)

از نگاه افراطی منتقدین قیاس صوری و معتقدین صورت‌گرایی، در استدلال‌های برخاسته از قیاسی صوری، هیچ‌گاه دغدغه‌ای برای نتیجه نمی‌تواند وجود داشته باشد و تمام همت دادرس مصروف استفاده از مقدمات یقینی و معتبر و رعایت ضوابط صوری استنتاج می‌گردد (شریف، ۱۳۹۶، ص ۱۳). به بیان دیگر، آنچه در روند تشکیل قیاس صوری همواره مدنظر قاضی قرار دارد، دستیابی به جزئیاتی است که بتواند او را در الف) تشکیل صغرا؛ ب) یافتن قاعده مناسب برای کبرا؛ ج) کشف نتیجه یاری رساند. پرواضح است که در دستگاه قیاس، کشف نتیجه خارج از اختیار قاضی است و تمام علم و احساس و استنباط، صرف تدوین مقدمات (بالأخص صغرا) می‌گردد. و لذا نتیجه در این دستگاه اهمیت خاصی ندارد و مهم، تشکیل صغرای درست و قانع‌کننده (برای

قاضی) است.

پس ماهیت نتیجه حاصل هیچ اهمیتی ندارد و به بیان دیگر، در یک نظام صوری، محتوای نتیجه و ارزشیابی ماهوی آن هیچ نقشی را در فرایند استدلال بازی نمی‌کند. به نحوی که می‌توان منطق حاکم بر این علوم را منطقی مقدمه محور نامید. حال آنکه در واقع، چنین روندی را نمی‌توان در امر قضا شاهد بود و دادرس از ابتدا با دغدغه کسب نتایج مورد نظر خویش، اقدام به تدوین مقدمات می‌نماید؛ (هرچند که حل این تعارض موجود در روشمندی قیاس، با پیشنهاد فرایندی برگرفته از قیاس حقوقی - و نه صوری - قابل رفع است) به بیان بهتر و مختصر، ایراد این دسته از منتقدین آن است که از سویی، در عمل شاهد آن هستیم که دادرس با دغدغه ابتدایی نتیجه با پرونده مواجه می‌شود و از سوی دیگر، می‌دانیم که قیاس منطق صوری ظرفیت تأمین چنین اهدافی را به لحاظ اعتبار اولیه مقدمات ندارد و حل این تعارض از عهده علم منطق و قیاس منطق صوری خارج است.

در پاسخ به طور خلاصه باید گفت که در منطق صوری، اساساً و صرفاً شکل استدلال مورد توجه بوده و محتوای گزاره‌ها از حیث صادق یا کاذب بودن، تأثیری در صحت استدلال (نه اعتبار آن) نخواهد داشت؛ لذا آنچه به عنوان نقص قیاس صوری مطرح می‌گردد، اصولاً در حیطه ویژگی‌ها و خصوصیات آن جای نداشته و اصطلاحاً چنین ادعایی در این روش استدلالی مطرح نیست. در واقع عقیده قیاس‌گرایان در تصمیمات قضایی این نیست که قضات باید و یا حتی می‌توانند تصمیمات خود را با شمایل قیاسی ارائه نمایند. به عبارت بهتر، ایشان چنین القا نمی‌نمایند که قواعد قیاسی از ضروری‌ترین و یا حتی بهترین قالب برای تبیین استدلال واقعی حقوقی در قالب قیاس‌های متقن هستند. آنچه معتقدین این دیدگاه بدان تأکید دارند، آن است که اگر یک تصمیم قضایی که به موجب آن قانون اعمال می‌شود، به طور صحیحی از سوی دادگاه توجیه گردد، استدلال دادگاه را می‌توان بر مبنای مدلی از قیاس، بازسازی و یا احیا نمود. مقصود از توجیه صحیح توسط دادگاه (همانگونه که سابقاً بدان اشاره گشت) آن است که حکم صادره دقیقاً منطبق با قانون باشد.

لذا این ادعا که قیاس حقوقی همواره برای توجیه نتایج مدنظر دادرس (دغدغه نتیجه) مورد استفاده قرار می‌گیرد صحیح نیست؛ چراکه نمونه‌های بسیاری از آرای صحیح محاکم وجود دارد که استدلال‌های پشتیبان (موجهه) آنها، از نوع قیاس‌های حقوقی نیست؛ لذا باید گفت که قیاس

حقوقی، تنها با بخش خاصی از تصمیمات قضایی در ارتباط است، اما اینکه دقیقاً کدام نوع از تصمیمات، دقیقاً مشخص نیست (Almeida, 2019, p.7).

نکته دیگر آنکه، فارغ از ایرادات جدی وارد بر نظریه وجود دغدغه ابتدایی نتیجه برای دادرس، در تبیین جایگاه صحیح آن نیز اشتباه موثری رخ داده است؛ چراکه بر مبنای دیدگاه قیاس منطق صوری، دغدغه نتیجه، با عنایت به این امر که وجود ابتدایی آن برای دادرس، امری خلاف اصول قضاوت عادلانه است، در مرحله دوم دادرسی و پس از دغدغه تدوین مقدمات صحیح قرار دارد. بدین معنا که هرگاه در نتیجه اولیه، نقصانی از جنبه‌های ارزشی و عدالت محور به چشم آید، نوبت به رویکردی تفسیری خواهد رسید که برگرفته از همان دغدغه نتیجه است. به عبارت مختصر، در جایگاه رسیدگی‌های اولیه به دعاوی، هیچ‌گاه دغدغه نتیجه از ابتدا برای دادرس وجود نخواهد داشت، بلکه اگر رسیدگی به بن‌بست‌های اخلاقی و انصاف محور رسید، نتیجه را نمی‌توان دیگر معقول و مقبول دانست و آنگاه است که برای دستیابی به نتیجه‌ای خاص، دادرس اقدام به چنین مقدمات و به اصطلاح، پوشش برای توجیحات خویش می‌نماید.

۱۰۹

حتی در اندیشه منتقدین قیاس صوری و معتقدین منطق خطابی و اقناعی حقوق نیز، قوانین آن چنان ناقص و ناکارآمد نیستند که از همان ابتدا دادرس به نتیجه‌ای جز آنچه قانون در نظر دارد بیندیشد. بلکه بخش اعظمی از مسائل و احتمالات را قانون تحت پوشش خود داشته و پرونده‌ها و موضوعاتی که نتیجه در آنها قانع‌کننده و مقبول و معقول نباشند بسیار اندک و ناچیزند. لذا، این عمومیت بخشیدن به دغدغه نتیجه که معنای دقیق تفسیر است و اولویت‌دادن به آن نسبت به رسیدگی‌های اولیه غیرتفسیری، بدون حتی وجود غلبه موردی، امری ناشایست و به دور از دقت است.

به عقیده گاردی (Jean-Louis Gardies) حقوقدان فرانسوی، اگر مقصود از منطق، کاربردشناسی باشد، در این صورت باید پذیرفت که حقوقدان روش خاصی برای استدلال دارد که ویژه اوست و می‌توان از «استدلال حقوقی» سخن گفت، اما اگر مقصود، از منطق، تحلیل نحوی و معناشناسی باشد، نهاد استدلال حقوقی غیرصوری را نمی‌توان پذیرفت (حیبی، ۱۳۷۳، ص ۱۱۸-۱۲۲). البته این بدان معنا نیست که زمینه‌های نحوی و معناشناسی و کاربردشناسی از یکدیگر منفک بوده و در یک استدلال، استفاده‌کننده را باید در سه مرحله مورد سنجش قرار داد؛ بلکه این تقسیم‌بندی، یک نگاه درون علمی به استدلال منطقی است و تنها نتیجه و خروجی واضح

آن، ظرفیت تحلیل‌پذیری استدلال منطقی برای تبیین رویکردهای متفاوت فعالیت محور و نتیجه‌محور است.

بر همین اساس است که در دنیای حقوق، تنها قیاس منطقی اعتبار داشته و استقراء و تمثیل به سبب ارائه نتایج غیرقطعی جایگاهی ندارند.<sup>۱</sup> قیاس اصولی که در واقع همان تمثیل منطقی است، هر چند که در نوع ساده و غیرپیچیده خود، به‌منظور توجیه تفاسیر مختلف از موضوع واحد مورد استناد قرار می‌گیرد و در نظام‌های حقوقی مبتنی بر رویه قضایی ارزش زیادی خواهد داشت (Kloosterhuis, 2005, p.482)، اما از آن جهت که توجه خاصی به نتایج از پیش تصور شده دارد، از بحث ما خارج است.

البته باید در نظر داشت که به عقیده برخی، استدلال قضایی ذاتاً با اخلاقیات درآمیخته است و از این حیث، تأکید بر وجود افتراق میان آنها به‌هیچ‌وجه جایز نیست. به عقیده ایشان، استدلال حقوقی نوعی استدلال هنجاری است که برگرفته از هنجارها، دلایل عمل، حقوق و وظایف و اعمال آنها در موقعیت‌های عمومی یا خاص خواهد بود. در واقع همیشه یک لحظه وجود دارد که در آن باید زنجیره استنتاج‌ها و استدلال‌ها و قیاس‌ها قطع شود و آن لحظه‌ای است که استنتاج‌ها با ضرورت‌های زندگی اجتماعی و عدالت‌نا سازگار در می‌آیند (شریف، ۱۳۸۶، ص ۲۲)؛ لذا استدلال حقوقی برخلاف استدلال هنجاری یا اخلاقی نیست و این امر نشان می‌دهد که استقلال این دو مقوله از یکدیگر، کاملاً نسبی و محدود خواهد بود. در حقیقت، تخصص حقوقی، درک اخلاقی و دغدغه مندی اجتماعی کاملاً در استدلال حقوقی درهم تنیده شده‌اند (Berteau, 2008, pp.4-19).

## ۲. ارتباط میان صدق منطقی و قطع قضایی

از مباحث پرچالش و البته بسیار تأثیرگذار در استدلال منطقی، که به نوعی می‌توان آن را زیربنای اصلی فهم قواعد استدلال و به‌کارگیری صحیح آنها دانست، مقوله صدق و کذب قضایا و گزاره‌ها است که از جمله عوامل مؤثر در تعیین صحت یا اعتبار استدلال‌های منطقی بخصوص

۱. البته این بدان معنا نخواهد بود که در تمامی حالات استنتاجی، بتوان نوعی از استدلال‌های منطقی را حاکم نمود. چراکه استنتاج‌هایی وجود دارند که نه حالتی از قیاس را می‌پذیرند و نه جلوه‌ای از تمثیل و استقراء را به همراه دارند، بلکه تنها بر مبنای فرضیه‌ها ساخته و پرداخته گشته که در نهایت با تشکیل زنجیره‌ای از این‌گونه استدلال‌ها، استنتاج نهایی صورت می‌پذیرد.



قیاس و استقراء است.

مطابق یک نظریه سنتی در منطق،<sup>۱</sup> منطق دانان قضیه صادق را قضیه‌ای می‌دانستند که با واقع یا نفس الامر منطبق باشد. این تعریف تا حدّ زیادی به خاستگاه فلسفی مخلوقات ذهن انسان و مظاهر مادی آن برمی‌گردد و از این رو، تبیین ماهیت نفس الامر و واقع را باید در گرو بررسی فلسفی موضوع قضایا دانست. از این رو، صدق و کذب گزاره‌ها معیار یکسانی نداشته و هر گزاره را باید با توجه به ظرف ثبوتش، صادق یا کاذب در نظر گرفت، اما به طور کلی می‌توان برای گزاره، سه ویژگی را برشمرد، که با اجتماع این شروط، گزاره، از سایر عبارات‌های رایج حیطه زبان‌شناسی متمایز می‌گردد. یک گزاره کامل باید دارای بخش‌های ذیل باشد.

الف) موضوع یا محکوم‌علیه، چیزی که به ایجاب یا سلب آن اسناد داده می‌شود؛

ب) محمول یا محکوم‌به، آنچه به موضوع نسبت داده می‌شود؛

ج) رابط که واسطه بین موضوع و محمول است.

البته برخی از فلاسفه، بین واقع و نفس الامر قایل به تمایز بوده و نفس الامر را متعلق به مفاهیمی می‌دانند که منشأ آنها، تنها ذهن بوده و مصداق خارجی ندارند تا عنوان «واقع» بر آنها قابل صدق باشد. لذا، برخی واقع را برای مفاهیمی که مصداق عینی دارند و نفس الامر را برای مفاهیم مطلق ذهنی بکار برده‌اند (خوانساری، ۱۳۷۶، ص ۱۸۵-۱۸۶).

اما در ابعاد حقوقی و قضایی صدق (یا قطع) باید گفت که گاهی «حقیقت قضایی» از «حقیقت واقعی خارجی» به دور می‌افتد و حتی گاهی مخالف و معارض با آن است؛ زیرا حقیقت قضایی شکلی، تنها از طریق قواعد آیین دادرسی که توسط قانون ترسیم شده است ثابت می‌گردد. درحالی‌که ممکن است قاضی خود از کسانی باشد که به حقیقت واقعی مورد قضاوت و مخالفت آن با حقیقت قضایی، یقین داشته باشد، اما این «قانون» است که در تمسک به «حقیقت قضایی» منهای «حقیقت واقعی» میان دو اعتبار، توازن برقرار می‌سازد، اول) اعتبار ذات عدالت که قاضی را وادار می‌کند تا از هر راه، در پی حقیقت باشد تا حقیقت قضایی با آن مطابق گردد و دوم) اعتبار وحدت رویه و استقرار عمل بر طبق قانون که قاضی را وادار می‌سازد تا به آیین‌های دادرسی پایبند

۱. ملاک صدق و کذب قضایا علاوه بر علمی چون فلسفه و منطق، در علوم اجتماعی نیز مورد بحث و بررسی قرار گرفته است که موجب آشکار شدن جنبه‌های غیرفلسفی صدق و کذب گشته است (برای مطالعه بیشتر، ر.ک: سلطانی رنانی، ۱۳۹۷، ص ۱۸۹-۱۹۱).

باشد و در کشف حقیقت امر و راه‌های اثبات دعاوی به ادله قانونی، مقید و محدود باشد تا در نتیجه از ظلم و تحکم در صدور حکم، در امان بماند (هاشمی شاهرودی، ۱۳۷۵، ص ۱۶-۱۷).

با توجه به توضیحات فوق، الزاماً باید بین حقیقت‌های موجود در دادرسی قابل به تفکیک بود و اگر بخواهیم تفاوت بین حقیقت از نگاه معناشناختی (Semantic Truth) و حقیقت کاربردی (Practical Truth) در رسیدگی قضایی را دریابیم، باید نسبت به معنای کاربردی و عملیاتی حقیقت، نگرش متفاوتی را در دست داشته باشیم. بدین طریق که در حقیقت قضایی (کاربردی)، واقعه و وقوعش را مورد سؤال و کشف قرار دهیم. در این شرایط، کشف و توصیف این واقعه، لزوماً مرتبط با ضرورت وجودی آن (Necessity) و یا قطعیت وقوع آن نخواهد بود؛ چراکه این واقعه (Event)، یک حقیقت در بُعد طبیعی (Natural Facts) نیست که به یقین و قطع واقع در وقوعش نیازمند باشیم. به بیان دیگر، آنچه را در واقع اتفاق افتاده است، دیگر نمی‌توان مورد سؤال و خدشه قرار داد؛ لذا حقیقت طبیعی، به معنای آن است که یک واقعه چطور می‌تواند اتفاق بیفتد؛ درحالی‌که ما در دادرسی، در زمینه احتمال وقوع به بحث می‌نشینیم.

به بیان دیگر، در حقیقت طبیعی امکان خدشه و جدل وجود ندارد و تنها می‌توان آن را تأیید کرد. در واقع، آنچه قابلیت سؤال و خدشه را داشته باشد، جلوه عملی و قضایی حقیقت است، نه آنچه در عالم طبیعت رخ داده است.

از این رو، می‌توان وقایع یک دعوا را به دو گروه مادی و اعتباری تقسیم کرد که وظیفه احراز و توصیف هریک از آن دو بر عهده دادرس قرار دارد. در وقایع مادی، امور همواره جنبه موضوعی و اثباتی دارند؛ اما، در امور اعتباری که ماهیتی حکمی را القا می‌نمایند، بحث از ثبوت قوت و ارزش بیشتری می‌یابد (محمدی، ۱۳۹۳، ص ۲۵-۲۶). از باب نمونه، در پرونده‌ای تحت عنوان خواسته اثبات عقد بیع، واقعه مادی را باید توافقی دانست که احتمالاً ملصق و ملحق به یک سند مبرز و محرر گشته است که به منظور اثبات آن، خواهان را گزیری از ارائه ادله مقتضی قانونی نیست؛ چه این اثبات به آنچه در واقع محقق شده است شبیه باشد یا خیر. در واقع نوعی اختلاف در مرتبه وجودی میان حقیقت قضایی و حقیقت طبیعی به چشم می‌خورد که الزام به همسانی این دو بخش از دعاوی واحد را ممتنع می‌نماید، اما در مثال مزبور حقیقت طبیعی یا واقعه اعتباری را باید نفس عقد بیعی دانست که فی‌مابین طرفین در عالم اعتبار محقق و منعقد گشته و ثبوت حقوق ادعایی طرفین نشأت گرفته از آن است. بخش دوم را نمی‌توان به عرصه نقد و چالش کشید و کم و کیف آن

را از حیث وجودی مورد بحث قرارداد؛ چراکه امری عینی و ملاکی برای سنجش آن وجود ندارد. به‌طور خلاصه، آنچه در فرایند قضایی مورد لحاظ ذهن دادرس قرار دارد، بررسی ابعاد و جهات ادعایی خواهان از واقعه است که همان حقیقت قضایی است نه آنچه الزاماً در واقع محقق گشته و دادرس را اصولاً راهی جهت کشف آن نیست.

در نهایت باید گفت که اگر به «درستی یا صحت» و «حقیقت» نگاه تفکیکی داشته باشیم، درستی یک رأی، در واقع به مثابه مصلحت‌سنجی یا درمانی منطقی برای تعارضات میان هنجارهای اجتماعی خواهد بود. در مقابل این نگاه تفکیکی نیز، می‌توان «درستی» را نوعی از «حقیقت» دانست که بر مبنای آن، باید معیارهای ارزش‌گذاری هنجارها و ابزارهای کنترل‌کننده وجدان عمومی را تحت حاکمیت منطق هنجاری در نظر داشته باشیم که البته به سبب عدم شکل‌گیری و تدوین منطق هنجارها، چنین نتیجه‌ای قطعی نخواهد بود (Viola, 1995, pp.261-264).

۱۱۳

در کنار ملاک‌هایی که از آنها یاد شد، «اعتبار» استدلال دادگاه را نیز باید مورد توجه قرار داد. رأی و استدلال دادگاه را زمانی می‌توان معتبر دانست که بتواند در مقابل انتقادات ایستادگی نماید و وظیفه منطق دانان در این عرصه، آن است که به کشف معیارها و مقیاس‌های چنین مقاومتی بپردازند (Kloosterhuis, 2000, p.174).

حال که ماهیت حقایق مورد نیاز برای تبیین صغرای یک استدلال قیاسی از نگاه کلی روشن گشت، باید دید که ملاک صدق و کذب (قطعیت) گزاره‌هایی که در تشکیل قیاس مشارکت دارند چیست. صغرای یک قیاس حقوقی، توصیف واقعیات و محتوای اصلی موضوع دعواست که قاضی بدان اقدام خواهد کرد؛ اما تمام نکته اینجاست که ملاک صدق این توصیف چیست؟ آیا بررسی شرایط و اوضاع و احوال حاکم بر پرونده و تأیید آنچه قاضی بدان دست‌یافته توسط مقام ثالث است؟ یا اقرار و یا توصیفات افرادی که در پرونده حضور دارند؟ و یا اقناع خود قاضی؟

به‌طور کلی، باید گفت که اگر شخصی مدعی معرفت و علم باشد، اولاً، باید موضوع معرفت خویش را بر گزاره‌هایی نهاد که صادق هستند؛ ثانیاً، با باور وی ربط و پیوند داشته باشد؛ و ثالثاً شخص باید بر این اعتقاد، دلیل داشته باشد. پس اگر گزاره صادقی وجود داشت و شخص به آن باور داشت و همچنین بر این باور، دلیل و شواهد کافی جمع نمود، می‌توان گفت که آن شخص از نظر معرفت‌شناسی «مجاز» به ادعای علم است. این سه مرحله در تبیین معرفت حاصل از علم، به‌مثابه شرایط لازم و کافی هستند و از این‌رو، تحقق هر سه برای حصول معرفت ضروری بوده و غیر

آنها به هیچ عنصر دیگری احتیاج نیست. به دیگر سخن، تعریف سه جزء معرفت (باور صادق موجه) تعریفی جامع و مانع است. منطقیان نیز با فلاسفه هم عقیده هستند که پذیرش هر قضیه منطقی، نیاز به سه شرط مذکور دارد (صادق منش و فرخی‌نیا، ۱۳۹۱، ص ۲۳۲).

ماده ۱۶۰ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ در خصوص سه شرط فوق چنین اشعار می‌دارد که: «ادله اثبات جرم عبارت از اقرار، شهادت، قسامه و سوگند در موارد مقرر قانونی و علم قاضی است».

تمامی موارد مزبور در ماده به این منظور اخذ شده است که نفس قاضی، در مورد آنچه می‌پنداشته یا بدان دست یافته است، قانع گردد. این اقناع وجدانی چنان مهم و مؤثر است که در انتهای ماده، به علم قاضی به طور جداگانه اشاره شده است و بدین معنا خواهد بود که حتی اگر نتوان از شهادت و قسامه و سوگند نیز استفاده کرد، باز هم به ملاک اولیه یعنی علم قاضی رجوع شود.

ماده ۲۱۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در تعریف علم قاضی چنین مقرر می‌دارد که: «علم قاضی عبارت از یقین حاصل از مستندات در امری است که نزد وی مطرح می‌شود...».

حال باید دانست که به طور عمده، در باب ماهیت علم قاضی سه نظریه وجود دارد:

۱. علم قاضی، علم یقینی منطقی است؛ ۲. علم قاضی، علم عادی اطمینانی است؛ ۳. علم قاضی، ظن است.

با این توضیح که در علم اصول که مبنای استنباط و استدلال قضایی ما را تشکیل می‌دهد، برای فرد در مواجهه با مقام کشف اراده شارع، سه صورت ممکن است رخ دهد: علم (قطع)، ظن و شک. در مورد دیدگاه اول باید گفت که در علم اصول، از یقین منطقی نیز با تعبیر مختلف سخن به میان آمده است؛ مثل علم عقلی، یقین عقلی و گاهی علم و قطع، اما از آنجا که اصول، مقدمه فقه است و این یقین منطقی با شرطی که ذکر شد (مطابقت با واقع) در فقه قابل حصول نیست، اندیشمندان اصول، سخن از علمی دیگر به میان می‌آورند و آن، علم عادی است که در اکثر مواقع، واژه اطمینان را برای بیان آن به کار می‌گیرند.<sup>۱</sup>

۱. سید میر عبد الفتاح حسینی مراغی در اثر «عناوین الفقهیه» در این باره چنین می‌نویسد: «... انّ مرادنا من العلم هو العلم العادي الذي يحصل به الاطمینان و يرتفع به التزلزل، لا العلم البرهاني الذي لا یحتمل فيه الخلاف عقلاً... منظور ما از علم همان علم عادی است که به وسیله آن اطمینان حاصل می‌شود و تردید و تزلزل از بین می‌رود؛ نه علم

لذا، علم قاضی را نمی‌توان ظن دانست و باید گفت که آنچه برای مجتهد، مکلف و قاضی ملاک است، حصول اطمینان است و از آنجا که اطمینان قابل حصول در فقه و شریعت، اطمینان مندرج در علم عادی است و علم عادی نیز با عنایت به مشخصاتی که دارد به نظر می‌رسد همان قطع اصولی باشد که یقین عقلی و منطقی نیست؛ لذا علم قاضی که باید از طرق متعارف حاصل گردد ماهیتاً علم عادی اطمینانی یا همان قطع اصولی است (داداشی نیاک و فیض، ۱۳۹۵، ص ۹۳-۹۶).

با تحقق علم قاضی که همراه با افاده اطمینان است، برای فصل دعاوی و دادرسی به ادله دیگر نیاز نبوده و این علم برای صدور حکم، کافی است و آن را از سایر ادله بی‌نیاز می‌کند؛ زیرا برای قاضی آگاه به حقیقت موضوع، وقتی که به مؤدای علمش عمل کند، آرامش نفس و اطمینان خاطر پیدا می‌شود. درحالی که از راه اقرار و بینه و قسم و ... سکونت نفسانی ایجاد نمی‌گردد؛ لذا به ذهن عاقل خطور نمی‌کند که صدور حکم به استناد ادله ظن آور، صحیح باشد؛ اما قضاوت به استناد علم، نادرست شمرده شود (همان، ص ۱۰۹).

از توضیحات فوق چنین استفاده می‌نماییم که باید از قیاسی که در زمینه قضا و رسیدگی‌های حقوقی تشکیل می‌شود، در همین حیطه نیز بحث و تفحص صورت گیرد. نه آنکه از معیارهای مربوط به قطعیت در سایر علوم، سخن به میان آوریم. به عبارت بهتر، باید از قطعیت نتیجه و سلامت مقدمات، همان انتظاری را داشته باشیم که قانون‌گذار به آن بسنده کرده است و نه بیشتر. به بیان دیگر، از آنجایی که تصمیمات قضایی، هم با هنجارهای «حقایق حقوقی» در ارتباط هستند و هم با حقایق پرونده، ناچاراً باید بین این دو مقوله قائل به افتراق بود و اذعان داشت که نمی‌توان برای هر دوی آنها، به یک طریق، پاسخ مناسب ارائه نمود. از طرفی، به این امر نیز باید معترف بود که تصمیمات قضایی، هیچ‌گاه از نگاه معرفتی و شناخت، واحد نبوده و در آن، اختلافات بسیار دیده می‌شود؛ لذا باید چنین نتیجه گرفت که یک تصمیم یا حکم قضایی، هیچ‌گاه به صورت کامل و قطعی، صحیح یا غلط نخواهد بود (Viola, 1995, p.249).

وجه دیگری از این قطعیت و یقین حقوقی، آن است که قاضی (در ضمن دستیابی به علم توصیفی برای تدوین صغرا) قانون را آن‌گونه که توسط قانون‌گذار تدوین شده است (برای انتخاب

کبرا) اعمال کند. در واقع، یقین حقوقی چنین وظیفه‌ای را اقتضا داشته و آن را بر عهده قاضی محول می‌نماید. با توجه به همین وظیفه قاضی - حل سؤالات حقوقی بر اساس قانون - است که استدلال‌های زبانی، در اصل توجیهی قوی‌تر از سایر استدلال‌های تفسیری ارائه می‌دهند؛ لذا استدلال‌های زبانی اغلب در توجیه تصمیمات تفسیری نقش مهم یا تعیین‌کننده‌ای دارند (Kloosterhuis, 2009, p.22).

با این وصف، دیگر وجود نتیجه‌های محتمل در یک استدلال قضایی، به‌عنوان ایراد بر قطعیت نتیجه قیاس صوری مطرح نمی‌شود و این‌طور گفته می‌شود که در حیطه دادرسی قاضی، چنین نتیجه‌ای، با توجه ویژه به مقدماتش، یقینی و قطعی است. در واقع تا زمانی که معنا و مبنای قطعیت را در علم منطق و فلسفه بدانیم، بله؛ نتایج و مقدمات حقوقی به سبب دخالت عوامل بسیاری، از چنان قطعیتی برخوردار نیستند. حال آنکه واقع چنین نیست و قاضی زمانی اقدام به انشای رأی می‌نماید که در نفس خویش، به قطعیت برسد.

به همین سبب است که در دنیای حقوق، موجی از تشمت آرای همواره به چشم می‌آید و هیچ‌گاه نمی‌توان انتظار صدور احکام عیناً شبیه به یکدیگر را از قضات مختلف داشت. چراکه مبنای علم قاضی، شخصی است نه نوعی. و حتی اگر آن را نوعی هم بدانیم، بازهم در نوع و عموم قضات، شاید چنین قطعیتی پذیرفته نشود.

### ۳. مبانی به‌کارگیری صحیح قیاس منطق صوری در استدلال قضایی

باید دانست که قیاس منطق صوری، تنها محدود به نوع یقینی و برهانی نبوده و در تبیین عملکرد این سیستم در رسیدگی‌های قضایی، می‌توان با شرح انواع گوناگون آن، از ورود نقدهای فراوان جلوگیری کرد. برای تبیین بیشتر دیدگاه انتخابی، لازم است تا قیاس صوری را از منظر دادرسی به معنای خاص بنگریم.

قیاس علاوه بر تقسیماتی که از جنبه صورت داشته و به اقترانی، استثنایی و ... تقسیم می‌شود، از منظر ماده نیز، به برهان، جدل، مغالطه، خطابه و شعر قابل تقسیم است. خطابه و شعر و مغالطه را در جایگاه دادرسی و حقوق ارزشی نیست؛ لذا از تفصیل آنها می‌گذریم، اما در مورد برهان و جدل، باید دانست که تفاوت آنها، و البته وجه تمایز تمامی انواع پنجگانه فوق، در مبادی آنها است. به عبارت بهتر، این اقسام، حسب موادی که در مقدمات می‌پذیرند، از یکدیگر متمایز

می‌گردند. از این رو، قیاسی که در مقام برهان اقامه می‌شود، تنها مقدماتی را می‌پذیرد که یقینی بوده، و قیاسی که در مقام جدل تشکیل می‌گردد، از غیر یقینیات در مقدمات بهره می‌جوید. با توجه به آنکه در تبیین صغرای قیاس، لزومی به تجربی و قابل آزمایش بودن وقایع و حقایق پرونده نیست (Almeida, 2019, p.11)، می‌توان گفت مواد گوناگونی که در قیاس به کار می‌رود، از هر علم و زمینه فکری که باشد، از یکی از انواع چهارده‌گانه ذیل خارج نخواهد بود:

۱. محسوسات؛ ۲. تجربیات؛ ۳. اولیات؛ ۴. متواترات؛ ۵. فطریات؛ ۶. حدسیات؛ ۷. مقبولات؛ ۸. وهمیات؛ ۹. مشهورات؛ ۱۰. مشبهات؛ ۱۱. مضمونات؛ ۱۲. مسلمات؛ ۱۳. مصادرات؛ ۱۴. مخیلات.

### ۳-۱. برهان

برهان قیاسی است که مقدمات آن را منحصرأً از قضایای یقینی می‌توان برگزید. از میان مبادی فوق، شش قسم اول یعنی محسوسات، تجربیات، اولیات، متواترات، فطریات و حدسیات، از گزاره‌های یقینی محسوب می‌شوند و لذا در قیاس برهانی، تنها گزاره‌هایی را در مقدمه می‌توان جای داد که از این مبادی انتخاب شده باشند. قسمی که در جایگاه قضاوت همواره بدان تکیه شده و مبنای تدوین صغرای قیاس را تشکیل می‌دهد، حدسیات است.

حدسیات را چنان‌که گفته‌اند، قضایایی هستند که مبدأ حکم به آنها، حدس قوی نفس است که بدین وسیله، هرگونه شک و تردیدی برای شخص، از بین رفته و ذهن، به مضمون قضیه اذعان و یقین پیدا می‌کند. منشأ چنین حکمی را می‌توان مشاهده، یا بررسی‌های علمی مفید ظن و یا تجربه دانست؛ لذا اتفاقی بودن یک پدیده و یا مکرر بودن آن، تأثیری در ایجاد این حدس در ذهن نداشته و هریک می‌تواند موجب بروز حدس شود، اما اگر حدس را بر اثر تجربه به دست آوریم، در حکم تجربیات است. همین تفاوت در منشأ ایجاد حدس است که قیاس بر مبنای حدسیات را در موارد مختلف، همواره به علت تغییر در ماهیات علل، در شرف تغییر و گوناگونی قرار می‌دهد. درحالی‌که قیاس در اثر تجربه، همواره ثابت است و تغییری در آن راه ندارد.

کسی که در علوم، ممارست داشته باشد، از طریق حدس به گزاره‌های فراوانی (در مانحن فیه، مهارت‌های خاص دادرس در تعیین جزئیات وقایع دعوی را می‌توان از این نوع گزاره‌ها دانست) دست می‌یابد که می‌توان بر آنها برهان اقامه کرد و نمی‌توان در آنها شک و تردید نمود؛ لذا

از این روست که در برابر کسی که چنین گزاره‌هایی را انکار نماید، صاحب حدس نمی‌تواند از طریق گفتگو و فهماندن، مدعای خود را به وی ثابت نماید و او را قانع کند؛ مگر آنکه شخص منکر، همان راهی را طی کند که صاحب حدس طی کرده و بدان دست یافته است.

علاوه بر حدسیات، متواترات و تجربیات را نیز نمی‌توان از طریق تفهیم و آموزش به دیگران اثبات نمود (تثتت آرای قضایی به همین سبب است). و به همین دلیل است که مردم در ارتباط با این سه قسم، اختلاف نظر داشته و در فهم آن یکسان نیستند، اما اولیات که همه در فهم آن برابر هستند، چنین اختلاف نظری را بر نمی‌تابد. مثلاً قاعده کل از جزء بزرگ‌تر است را هیچ ذهنی ردّ و انکار نمی‌نماید (حسینی، ۱۳۸۱، ص ۱۵۶-۱۶۰).

## ۳-۲. جدل

جدل<sup>۱</sup> صنعتی است علمی که انسان، به وسیله آن می‌تواند بر حسب امکان و با بهره‌گرفتن از مقدمات مسلم و پذیرفته شده، هر مطلوبی را اراده نموده و نیز نسبت به دفاع از هر رأی و اندیشه‌ای که در نظر دارد، دلیل اقامه نماید، به گونه‌ای که نقضی بر آن وارد نشود (Dialogical Characterization/Critical Discussion). البته در این زمینه طیف وسیعی از واکنش‌ها را می‌توان برای فرد در نظر گرفت. به طوری که ممکن است او استدلال بیشتری برای ردّ اعتراضات مطرح کند، یا با استدلال‌های جدید، مخالف اعتراضات باشد و یا حتی ممکن است تصمیم بگیرد که نظر اصلی خود را پس گرفته و بحث جدیدی را آغاز کند (Kloosterhuis, 2009, p.472).

مبادی تشکیل دهنده مقدمات جدل، تنها مشهورات و مسلمات است که هر دو را اصولاً باید غیر یقینی دانست. مشهورات عبارت است از قضایایی که زبازد همه است و همه با اکثر مردم و فضلا بر آن شهادت می‌دهند. به عبارت بهتر، قضایایی که میان مردم شهرت داشته و تصدیق مفاد آن در میان همه یا اکثر عقلا و یا گروه خاصی رواج دارد. این گزاره‌ها ذاتاً مورد تصدیق عقل نیستند؛ لذا از قضایای اولی فاصله می‌گیرند و قضایای وهمی نیز نیستند. مشهوراتی که موافق مصلحت عموم و بر حسب سیرت‌های پسندیده است، آرای محموده نیز نام می‌گیرد.

مسلمات گزاره‌هایی هستند که برای شخص معینی، مسلم بوده و بدان ملتزم شده است و آن را

۱. جدل یا Dialectique در آثار ارسطو با نام توپیک یا طوبیقا (Les Topiques) شناخته می‌شود، اما ابن‌سینا آن را با نام جدل مورد بررسی قرار داده است.



در حجتی که برای ابطال نظر او بکار می‌گیرند، مورد استفاده قرار می‌دهند.

نکته بسیار مهم در جدل آن است که، ممکن است مشهورات واقعاً حقیقت نیز باشند و در جدل بکار گرفته شوند؛ اما به‌کارگیری حقیقتی که مشهور نیست و وصف پذیرش و قبول همگان را به همراه ندارد، در جدل صحیح نخواهد بود. چراکه فرد در مقام جدل، به دنبال بیان واقع و حقیقت نیست، بلکه تنها ادعا دارد که حکم مدنظر وی در قضیه روشن است و همگان بدان اذعان دارند، هر چند که از حقیقت به دور باشد. حال که از ماهیت برهان و جدل و مبادی هر یک آگاه‌گشتیم، ذکر دو نکته را ضروری می‌دانیم:

اول اینکه ادعای تخاطبی بودن مقام قضا و حکومت منطق خطابه بر آن تنها در رسیدگی‌های ثانویه یا تفسیری مورد پذیرش است و تردیدی در آن نیست، اما نکته اینجاست که تخاطب و اقتناع نیز، در دسته قیاس‌های صوری هستند و برای به‌کارگیری این فن حقوقی نیز، باید قیاسی متشکل از مقدمه و نتیجه بکار گرفته شود.

دانستیم که جدل قائم به دو شخص متنازع و متخاصم است، اما لزوماً این اشخاص حقیقی نبوده و یک فرد نیز، می‌تواند هم در مقام مجیب و هم در مقام سائل قرار گیرد. مانند چالش‌های ذهنی انسان بر موضوع خاص که فرد سعی بر ترجیح یک طرف بر دیگری دارد که از آن به وجدان تعبیر می‌شود. در ما نحن فیه، قاضی را باید در دو موقعیت مورد توجه قرار داد: جنبه حقوقی یا قانونی ذهن قاضی و جنبه وجدانی و فراحقوقی او. جنبه حقوقی قاضی که برخاسته از معلومات و دانش حقوقی با تأکید بر جدیت قانون است، در واقع همان سائل بوده که در مقام تنازع با جنبه وجدانی و فراحقوقی قاضی به‌مثابه مجیب قرار دارد. ذهن حقوقی او همواره از مسلمات پذیرفته شده او یعنی قوانین استفاده کرده و ذهن فراحقوقی او مدام بر مشهورات تأکید دارد. با این وصف، نزاع در ذهن قاضی برای اثبات عقیده‌ای فراحقوقی و واقعیت محور آغاز می‌شود.

نکته دوم آنکه، مجیب (Protagonist) در آنچه بیان می‌دارد و یا در تقریرات خود، به مشهورات استناد می‌نماید و سائل (Antagonist) به آنچه از نظر مجیب مسلم است (مسلمات) توجه دارد؛ لذا مشهورات برای مجیب (در موضوع بحث ما یعنی دادرس) و مسلمات برای سائل (مخاطب حکم یا سایر افراد مخالف با رأی دادرس) است.

لذا دادرس برای توجیه آنچه در ذهن داشته است، به استدلال جدلی پناه آورده و از آنها برای توجیه استدلال خود استفاده می‌نماید و گفتیم، دلایل دادرس باید از مشهورات باشد و مشهورات

نیز، آن چیزی است که زبان زد همه است و موجب اعتقاد به آن و یا شهادت اکثریت قابل توجهی از مردم است. حال سؤال اینجاست که در نزد قاضی، و برای چیدن مقدمات استدلالی که کلیت نتیجه‌اش را از قبل طراحی کرده است، چه مشهوری وجود دارد که بتوان با استناد به آن، یک حکم قضایی را توجیه کرد؟ به عبارت بهتر، آیا در مرحله رسیدگی‌های اولیه، که تنها قانون را باید ارج نهاد و از آن تبعیت کرد، می‌توان به مبادی جدل یعنی مشهورات و مسلمات استناد کرد؟ مسلماً پاسخ منفی خواهد بود، اما در مرحله ثانویه رسیدگی، فرم قیاس تغییر کرده و این رابطه غیر منعطف قانونی را می‌توان قدری تلطیف کرد و از مشهورات برای اقناع مخاطب و یا حتی اقناع نفس دادرس بهره جست. به عبارت بهتر، تمام ایراد و ابهامی که از نظریه استدلال حقوقی برمی‌خیزد، به سبب عدم تمایز مرحله اولیه رسیدگی به دعاوی و مرحله ثانویه آن یعنی تفسیر است.

### ۳-۳. دفع دخل مقدر

بحث از منطق خطایی و تبعیت از مواضع جدلی به سبب وجود نقاط و نکات بکر و دست نیافته، ممکن است در بادی امر با چالش‌ها و ایرادات ظاهری و مقدر بسیاری مواجه گردد که دفع بخشی از آنها پیش از طرح و ابراز رسمی، می‌تواند مفید فایده باشد. وقوع تعارض ظاهری میان مبانی رسیدگی‌های تفسیری، تنافی میان کلیت مواضع حقوقی و جزئیت مواضع جدلی و همچنین، نقد جایگاه اصلی مشهورات جدلی از جمله این ایرادات مقدر است که به شرح ذیل، بدان می‌پردازیم:

#### ۳-۳-۱. وقوع تعارض

واضح است که هدف از رسیدگی‌های ثانویه، همواره دستیابی به نتیجه‌ای واقعی‌تر و حقیقی‌تر است و به نوعی گریز از دنیای غیر منعطف اعتباریات تلقی می‌شود، اما در جدل، مقدمات را تنها باید از مشهورات و مسلماتی برگزید که از یقینات نیستند و ممکن است نتیجه‌را از واقع و حقیقت، دورتر گردانند.

منشأ این تعارض، عدم شناخت دقیق مشهورات است. به بیان دیگر، جنبه فرا حقوقی قاضی برای پیروزی در جدل با جنبه حقوقی وی، باید بتواند در قالب مشهورات، از یقینات نیز بهره جوید تا به نتیجه‌ای دور از واقع نرسد.

باید دانست که مشهورات، تنها در محدوده تعریف ابتدای بحث قرار نداشته و دامنه‌ای وسیع‌تر از آن خواهد داشت. مشهورات را با توجه به اسباب شهرت، می‌توان به شش دسته واجبات القبول (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۴، ص ۱۶۰)، تأدیبات صلاحیه، خلیات، انفعالیات، عادیات و استقرائیات (حسینی، ۱۳۸۱، ص ۱۱۳-۱۱۸) تقسیم کرد که از دقت در تعریف اقسام فوق (که مجال شرح آن در این مقال نیست) می‌توان چنین برداشت کرد که مشهورات را نمی‌توان لزوماً بر مبنای رأی و نظر اکثریت صحیح دانست. بلکه باید به منشأ آن توجه داشت و حتی در مورد اول دیدیم که ممکن است از اولیات و فطریات که هر دو در جایگاه یقینات هستند نیز، استفاده شود.

حال می‌توان به تعارض پاسخ داد و گفت که آنچه در مقام جدل و از مشهورات برمی‌گزینند، قواعدی هستند که در حیطه اولیات بوده و عقل آنها را می‌پذیرد و به این ادراک، قدرت شهرت هم افزوده می‌گردد که نتیجه‌ای قوی‌تر را به دست می‌دهد.

### ۳-۳-۲. کلیت مواضع حقوقی و جزئیت مواضع جدلی

ممکن است به استدلال جدلی در رسیدگی‌های ثانویه (پرونده‌های سخت) چنین ایراد شود که، بر مبنای آنچه علم منطقی در جدل مقرر می‌دارد، مجیب باید از عقیده‌ای خاص به دفاع پردازد نه عناوین کلی و عام. توضیح آنکه، در رسیدگی‌های ثانویه که دادرس، نتیجه را غیر عادلانه و غیر منصفانه و یا غیر معقول می‌پندارد، دست به تغییر مقدمات می‌زند تا به نتیجه‌ای عادلانه و منصفانه دست یابد نه نتیجه‌ای خاص. به عبارت بهتر، عناوین و ارزش‌های کلی در ذهن دادرس وجود دارد که به دنبال نیل به آنان است که نمی‌توان آنها را عقیده نامید. چراکه عناصر آن مشخص نبوده و در واقع امر قابل دفاعی وجود ندارد. در حالی که در جدل، باید از موضعی خاص و موجود به دفاع پرداخت.

در پاسخ به این ایراد باید گفت که دو نوع از عقیده را در جدل می‌توان به‌عنوان موضع قابل دفاع برگزید. نخست رأی یا نظری که مجیب به آن معتقد است و دوم، نظری که مجیب به آن ملتزم است. تفاوت این دو نوع در آن است که در برخی موارد، انسان از نظری دفاع می‌کند که خود نیز بدان معتقد است، اما در برخی موارد از نظری دفاع می‌کند که هرچند بدان اعتقاد ندارد، اما بدان ملتزم شده و در واقع بدان تعصب داشته باشد. به هر دو نوع از آراء، وضع گفته می‌شود. از این «وضع» است که مجیب در پی آرای و نظریات مشهور رفته و بدان‌ها استناد می‌کند که بدین لحاظ،

آن را «موضع» می‌نامند (مظفر، ۱۳۶۵، ص ۳۸۳).

به عبارت بهتر، موضع عبارت است از هر حکم کلی که از آن، احکام و قواعد مختلفی منشعب می‌شود که هر حکم، به منزله جزئی از آن کلی محسوب می‌گردد. هریک از این احکام، فی‌نفسه از مشهورات بوده و در واقع با اسباب شش‌گانه مذکور به شهرت رسیده است که به‌عنوان مقدمه این قیاس جدلی انتخاب می‌شود. همچنین باید توجه داشت که بیشتر مواضع از قضایای مشهور نبوده و شهرتی ندارند و شهرت تنها از ناحیه جزییات و احکام منشعب از آنهاست. در واقع، قضایای علم را از این جهت موضع نامیده‌اند که جایگاه حفظ و بهره‌برداری و اعتبار دیگر قضایا است.

### ۳-۳-۳. نقش مشهورات جدلی

ممکن است چنین ایراد شود که واضح است که در جریان جدل، قاضی با مبادی که در اختیار دارد، یعنی مسلمات و مشهورات، نمی‌تواند صغرای قیاس را تدوین و تألیف نماید؛ لذا باید از یقینیات در صغرا استفاده کند که این نوع استدلال، جدل نخواهد بود و به‌دلیل حضور مقدمه یقینی، مرتبه بالاتری از جدل یعنی برهان می‌باشد. ضمن اینکه، استفاده دادرسی از مسلمات و مشهورات، با علمی که لازمه اقتناع وجدان دادرسی بوده و باید در صدور حکم احراز گردد، تعارض دارد. چراکه علم شخصی دادرسی، به معنای یقین وی به امور مکشوفه و حقایق پرونده است، حال آنکه می‌دانیم مشهورات و مسلمات از یقینیات نیستند.

در مقام پاسخ به ایراد فوق، باید توجه داشت که بحث از جدل زمانی مطرح خواهد شد که نقص و کاستی‌هایی در کبرای قیاس دیده شود. به عبارت بهتر، مشهوراتی که شرح آن گذشت، در قسمت کبرای قیاس جدلی خواهند نشست و ماده صغرا نقشی در این جدل از باب مشهور یا مسلم بودن ندارد. چراکه صغرا همواره باید وقایع پرونده باشد و لذا اولاً اقتناع قاضی را در این بخش باید پی گرفت، و ثانیاً، وقایع را هیچ‌گاه نمی‌توان با مشهورات توصیف نمود.

### نتیجه

از مطالب مندرج در مقاله می‌توان یافته‌ها و رستاوردهای ذیل را تبیین نمود:

۱. قیاس صوری منطقی در «تشکیل» و یا به عقیده برخی، در «توجیه» استدلال‌های قضایی،

نقشی اساسی و غیرقابل انکار دارد؛ لذا انصراف از تحلیل داده‌های حاصل از به‌کارگیری این نوع از استدلال منطقی در فرایند رسیدگی‌های حقوقی به صرف اعتقاد به قطعیت حصول نتیجه از مقدمات، و جاهت عقلی نداشته و مستدل را از ویژگی‌های خاص این نوع از استدلال محروم می‌نماید.

۲. قطعیتی که در منطق صوری به نحو ضروری از مقدمات به نتیجه منتقل می‌شود و آن را غیرقابل انکار و خدشه می‌نماید، در مبانی علم حقوق و بالأخص، رسیدگی‌های قضایی، با صورت‌های دیگری جلوه‌گر خواهد بود که البته، مأذون و رخصت‌یافته از سوی مبانی استنتاجی علم منطق است؛ لذا ایراداتی که از این حیث بر قیاس صوری اخذ می‌شود، فاقد وجاهت ثبوتی خواهد بود.

۳. از حیث اثباتی نیز، با تبیین مبادی برهان و جدل که از اقسام اصلی قیاس صوری هستند، می‌توان ضمن ترمیم نواقص ظاهری امر و اقناع اشکال‌کننده، به ایرادات چنین پاسخ گفت که در برهان، از یقینیاتی سخن به میان خواهد آمد که در علم حقوق، با علم قاضی (علم عادی وی) معنا و مفهوم می‌یابد. در نگاه تخاطبی نیز، جدل را ساخته و پرداخته مشهورات و مسلماتی بیان نمودیم که علی‌رغم جای‌گرفتن در رده مبادی غیریقینی، ارتباط و وابستگی خاص و ویژه‌ای را (خصوصاً در مشهورات) از جهت مبنای اقتباس با یقینیات از جمله اولیات و فطریات خواهند داشت که همانند برهان، قطعیت حقوقی از نتایج این ارتباط خواهد بود.

۴؛ لذا قیاس منطق صوری در استنتاج‌های قضایی، با همان ماهیت قطعی و یقینی که در منطق دنبال می‌شود، حضور خواهد یافت و ایراد عدم کارایی این روش در رسیدگی‌های قضایی به سبب مرددبودن، با توضیحات فوق نقض خواهد گشت.

۵. بر همین منوال، پیشنهاد استخدام قیاسی حقوقی با وصف عدم قطعیت نتایج، علاوه بر تعارض آشکاری که با اصول منطقی قیاس دارد، مستند به مباحث مطروحه در باب جدل و برهان، مردود خواهد بود؛ چراکه مشخصاً چنین قیاسی اولاً از مبنای علمی متقن تبعیت ننموده و مستند قابل اعتنایی نخواهد داشت و ثانیاً تشکیل چنین دستگاه استدلالی ضمن ضعف مبنایی، در نتایج آثار نیز معتبر نبوده و به جهت خدشه در مبادی، فرایند تولید نتیجه را متزلزل می‌نماید.

## منابع

۱. جعفری لنگرودی، محمدجعفر؛ مسائل منطق حقوق و منطق موازنه؛ تهران: گنج دانش، ۱۳۸۴.
۲. حبیبی، حسن؛ منطق حقوقی و انفورماتیک حقوقی؛ تهران: نشر اطلاعات، ۱۳۷۳.
۳. حسینی، سیدعلی؛ ترجمه و تبیین منطق مظفر؛ قم: واریان، ۱۳۸۱.
۴. خوانساری، محمد؛ فرهنگ اصطلاحات منطقی؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۶.
۵. خوانساری، محمد؛ منطق صوری؛ تهران: آگاه، ۱۳۷۵.
۶. داداشی نیاک، محمدرضا و زهرا فیض؛ «ماهیت علم قاضی»، دوفصلنامه مطالعات فقه و حقوق اسلامی؛ ش ۱۴، بهار و تابستان ۱۳۹۵، ص ۹۳-۹۶.
۷. سلطانی رنالی، محمد؛ «بررسی نظریه‌های صدق و کذب در حوزه زبان‌شناسی بر محور آیه نخست سوره منافقون»، دوفصلنامه پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن؛ ش ۱۳، بهار و تابستان ۱۳۹۷، ص ۱۸۹-۱۹۱.
۸. شریف، محمدمهدی و حمید آرایبی؛ «پلورالیسم استدلال حقوقی در پرتو تفسیرهای متعارض»، دوفصلنامه علمی پژوهشی حقوق تطبیقی؛ ش ۱۰۷، شهریور ۱۳۹۶، ص ۱۱-۱۵.
۹. شریف، محمدمهدی؛ «صورت‌گرایی در استدلال قضایی»، مطالعات حقوق خصوصی؛ ش ۲، تیر ۱۳۸۶، ص ۲۲-۲۵.
۱۰. صادق‌منش، جعفر و علی فرخی‌نیا؛ «مبنا، روش و جایگاه استدلال قضایی»، مجله حقوقی دادگستری؛ ش ۷۹، مهر ۱۳۹۱، ص ۲۳۲-۲۳۴.
۱۱. عظیمی، مهدی؛ «مواضع جدلی در منطق ابن‌سینا»، دوفصلنامه منطق‌پژوهی؛ ش ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۲، ص ۱۱۰-۱۱۵.
۱۲. کاتوزیان، ناصر؛ فلسفه حقوق (منطق حقوق)؛ ج ۳، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷.
۱۳. محمدی، محمدرضا؛ «نقدی بر شیوه استدلال دادگاه‌ها در آرای حقوقی»، فصلنامه رأی؛ ش ۶، پاییز ۱۳۹۳، ص ۲۵-۲۶.
۱۴. مظفر، محمدرضا؛ المنطق؛ ج ۱، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۳۶۵.
۱۵. هاشمی شاهرودی، سید محمود؛ «علم قاضی»، فصلنامه فقه اهل بیت؛ ش ۸، زمستان ۱۳۷۵، ص ۱۵-۲۰.

16. Almeida L.D. *On The Legal Syllogism*. New York, Final Version Published in D Plunkett, S Shapiro and K Toh (eds), *Dimensions of Normativity: New Essays on Metaethics and Jurisprudence* (Oxford University Press), 2019.
17. Atkinson. K, Bench-capon. T. *Legal Case-Based Reasoning as Practical Reasoning*, *Artificial Intelligence and Law*. No 13, 2006.
18. Berthea.S. *Law and Legal Reasoning*, *Northern Ireland Legal Quarterly* 59, pp 4-19, 2008.
19. Feteris. E, Kloosterhuis. H. *The Analysis and Evolution of Legal Argumentation: Approaches From Legal Theory and Argumentation Theory*, *Studies in Logic, Grammar and Rhetoric* 16 (29), 2009.
20. Kloosterhuis. H *Reconstructing Complex Analogy Argumentation in Judicial Decisions: A Pragma-Dialectical Perspective*. *Argumentation* 19, Faculty of Law Erasmus University Rotterdam Netherlands, 2005.
21. Kloosterhuis. H *Reconstructing Strategic Maneuvers with Interpretative Arguments in Legal Decisions*, *Argumentation and the Application of Legal Rules* 12, Amsterdam: SicSat and Rozenberg Publishers, 2009.
22. Kloosterhuis. H. *Analogy Argumentation in Law: A Dialectical Perspective*. *Artificial Intelligence and Law* 8, 2000.
23. Leiter B. *Legal Formalism and Legal Realism: What Is the Issue?* *Public Law and Legal Theory Working Papers*, University of Chicago Law School Chicago Unbound, 2010.
24. Matczak M, *Why Judicial Formalism is Incompatible with the Rule of Law*. Faculty of Law and Public Administration, University of Warsaw, 2016.
25. Stelmach J, Brozek B. *Methods of Legal Reasoning*. Publisher *springer Dordrecht Netherlands*, 2011.
26. Viola F, *The Judicial Truth, Da- Derecho-FD-Articulos de revista*,

Persona y Derecho, 32, 1995.

27. Walton. D. N. *Legal Argumentation and Evidence*, Library of Congress Cataloguing-in-Publication Data, The Pennsylvania State University Press, 2002.

